

شخصیتهای نامیرا

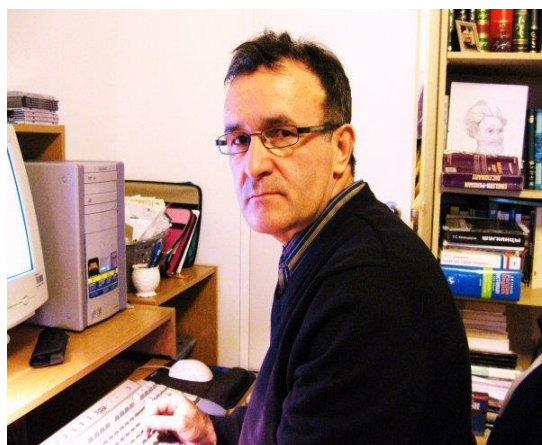
پیوند به گذشته

(شغنان ولایت بدخشان)

قسمت دوم

نوشته: حسینی حسنیار شغنانی

۱۰ فبروری ۲۰۱۹



شیرین بیک

خنیاکر و رامشگر نامی که صدایش به ملکوت پیچید و رفت و نامش جاودانه ماند .
موسیقی شغنان همان قدیمی ترین موسیقی آریایی است که از نسل به نسل منتقل شد و تا به زمان ما رسید
و ما نتوانستیم آن را نسلهای بعدی منتقل سازیم .

اگر در تاریخ موسیقی در دوره های مختلف تاریخی سیر نماییم به یک نکته مهم برمیخوریم که موسیقی
اقوام آریایی از همان بدو تا کنون بسیار کم تغییر کرده است. اسباب و ادوات موسیقی اقوام مختلف
آریایی خیلی شبیه هم میباشند . سازها (اسباب و زغومه ها) که در شغنان نواخته میشوند درست
همانهایی اند که در زمان هخامنشیان نواخته میشده اند .

راجع به موسیقی زمان مادها سندی در دست نیست ولی راجع سنت موسیقی هخامنشیان از اسناد و
شواهد آشوری بر می آید که درین دوره سه نوع موسیقی (رزمی، بزمی و مدحیه خوانی و یا مذهبی)
رایج بوده است .

در شغنان از موسیقی و یا نواختن آلات رزمی چیزی باقی نمانده است که علت آن برای ما معلوم نیست. فقط میتوان حدس زد که در میان اقوام آریایی اینها نخستین قومی بوده اند که با جنگ پدروود گفته اند. اما دو نوع دیگر موسیقی که عبارت از جزمی و مدحیه خوانی میباشد هنوز با تمام شدت رایج میباشند. در این دو نوع مراسم دو نوع ابزار مختلف نواخته میشوند. در زمانهای نسبتاً دورتر از امروز یک ساز یا ابزار موسیقی که در عزاداری، و مدحیه خوانی نواخته میشد به مجلس بزم نواختن آن مجاز نبود.

رویه‌مرفته ما چند نوع اسباب موسیقی داریم که از جمله قدیمی ترین آلات موسیقی میباشند. دف، نی، دوتار، غیژک، رباب، چنگ (لب چنگ) و رباب سه تار قدیمی ترین آلات موسیقی اند.

حالا تاریخچه موسیقی را در همینجا پایان می بخشیم و بر میگردیم به اصل موضوع که خنیاگری و رامشگری میباشد. دو نفر از رامشگران و خنیاگر معروف دیار ما که با داشتن صدا ملکوتی خویش جاودانه گشتند یکی خاکراه و دیگری شیرین بیک معروف به شیرین بود.

شیرین در قشلاق زیبا منظر سهریو قریه ویر به دنیا آمد. شیرین از نوجوانی به آواز خوانی با آلات ضربی دف و دائره رو به آواز خوانی آورد، و در اندک مدت در دف ساز (آواز خوانی با دف بصورت گروهی) چنان مشهور شد که نامش نه در تنها در شغنان غربی بلکه در شغنان شرقی نیز نقل محافل شادی مردم بود.

دف ساز که نوع از آوازهای مقامی است در نوع خود از جمله مرکب ترین و نفس گیرترین آواز خوانی میباشد. این نوع آواز خوانی با چند نفر اجرا میشود و زمان گاهی یک ساعت را در بر میگیرد.

آواز خوانان درین مدت دون توقف آواز میخوانند. آواز خوانی در جاییکه بنام یک بیت (تک بیت) میرسد خیلی نفس گیر است و نفس و حنجره صاف لازم است تا بر زیبایی و دلربایی آواز خوانی افزوده شود. شیرین درین نوع موسیقی سرآمد روزگار بود.

شیرین دستکم تمام غزلیات حافظ، جامی را حفظ داشت و گاهی از غزلیات مولانا و نظامی گنجوی نیز در ادامه آواز خوانی استفاده میکرد. شیرین تا آخری لحظات حیاتش که پیرمرد فرسوده بود گهگاهی با دف به تنهایی به یاد جوانی زمزمه میکرد. شوربختانه این نوع از موسیقی اصیل به طاق فراموشی گذاشته شد و حالا دارد از بین میرود.

شیرین و خاکراه کسانی بودند که این موسیقی اصیل و بومی را به اوج شگوفایی اش رساندند. یاد این دو بزرگمرد فرهنگ و ادب جاودان باد.

کریم نوجو: "درد حسنیار گرامی به این حوصله و پژوهش ارزشمندت ومن علاقه دارم که درمورد هنر موسیقی وهنرمندان لا اقل یک قرن اخیر معلومات را از مسن ترین افراد وهنر جویان زنده بدست بیاریم ویرای شما منحث فید بک ارسال کنم، بیادم است که یک شاه مرد ازویر به طرف قریه ی شدوج درموسم زمستان درحرکت بود به هرقریه ی که نزدیک می شد مرد وزن همان محل جهت شنیدن آواز جادویی شیرین ویری به نزدیک سرک صف می کشیدند، حتی آنطرف دریا نزدیک می شدند تا از آواز شیرین شیرین بیک لذت برند."

تحول در موسیقی سنتی شغنان

موسیقی سنتی که قدیمی ترین نوع موسیقی میباشد توسط دف و دائره اجرا میگردد. در سالهای ۱۳۳۰ خورشیدی موسیقی سنتی دستخوش یک سلسله تحولات شد. آلات نوازندگی مانند غیژک، دنبوره (دوتار) و نی نیز وارد موسیقی شغنان شدند. این سه نوع از اسباب نوازندگی چگونه وارد موسیقی شغنان شدند شاید بصورت ناگهانی بوده باشد. از تاریخ موسیقی شغنان بر می آید که موسیقی تار و بادی توسط چند نفر از مطربان دوره گرد وارد موسیقی شغنان شد. مطربان دوره گرد با نواختن و آواز خوانی برای بدست آوردن یک لقمه نان خشک دوره گردی میکردند و گهگاهی در محافل عروسی نیز هنرنمایی میکردند. در اوایل هنرنمایی و بزم آرایبی این مطربان زیاد قابل توجه مردم واقع نشد. موسیقی تار و بادی نه اینکه مورد استقبال قرار نگرفت بلکه برچسب موسیقی جهنمی و دوزخی و شیطانی نیز بر آن نهاده شد. عده ی فتوی میدادند که نی، غیژک و دوتار آلاتی موسیقی شیطانی اند که در جهنم توسط دوزخیان نواخته میشوند. علی رغم مخالفت برخیها موسیقی تار و بادی آهسته آهسته برای خود جای پای باز نمود.

درینجا میتوان از چند نفر نوازنده و آوازخوان که درین عرصه کار کردند و در اثر سعی و تلاش غیر آگاهانه آنها بود که موسیقی تار و وارد موسیقی شغنان شد. این چند نفر عبارت بودند از: فرهاد، نظرداد (نظر خورشید)، رمضان و نوازنده ماهر باشی.

خورشید در نوجوانی از دست جبر زمان جلای وطن نمود و در ولایت خود مختار کوهستان بدخشان شوروی ساکن شد و در موسیقی معاصر تاجیکستان نیز در زمره چهره های برجسته بشمار میرود. در مورد فرهاد معلومات زیاد در دست نیست. رمضان مدتها در همین راه گام میزد و حتی فرزندانش را نیز در همین راه تا جایی برد که امکان داشت.

باشی هم تا آخر عمر نوازندگی میکرد و علاوه بر آن اسباب موسیقی هم می تراشید و میساخت.

در سالهای چهل افراد دیگری نیز وارد صحنه شدند و خوب درخشیدند و عده ی هم راه طولانی موسیقی را خوب پیمودند مانند جهاندارشاه و مرحوم عزتمراد و همیشه یاد فیض محمد (فیز).

علی شاه صبار: "تا جایی که من بخاطر دارم، اولین باری که غیژک امروزی وارد موسیقی شغنان شد توسط پسر خاله ام مرحوم باز محمد (باز خان) بود، که حتی آن زمان حضور این آله را بدعت در موسیقی مینداشتند و آن را آله موسیقی آمده از دوزخ میگفتند. مرحوم باز محمد در پهلوی اینکه از آواز گیرایی برخوردار بود، یک مطرب بلند آوازه نیز بود، مرحوم فیض محمد و مرحوم عزیز محمد که برادر کوچکتر باز محمد است از نزد او در موسیقی فرضها برده اند."

کریم نوجو: "تا جاییکه من بیاددارم اولین غژک نواز میرافکن روشانی بود خوب است که همه ی هنر مندان گذشته به نسل های بعدی شناسانده شوند."

عوض پیمان: "شنیده ام که کسی بنام شیرین از قریه پستو امروز خیلی خوش صدا بوده وگاهی با میر افکن یکجا سروده هایی داشته اند واز جمله نخستین ها باید بوده باشند مگر موسیقی شغنان باری در سالهای ۵۷ و ۵۸ توسط مرحوم غلام علیشاه (نصیری) به اشتراک مرحوم عزیز محمد ویری مرحوم عزت مراد شدوجی و استادان دیگر مثل استاد جهاندار شاه. رحیم بای و مراد بای، استاد یاسین از ویر نور محمد ورمضان و دلشاد بیک و حکیم بیک از پستو یک رونق دیگری یافت واین گروه به همکاری ان مرحوم به شمول استاد داد سخی عرفان به رادیو تلویزیون کابل دعوت و کنسرت محلی را با سایر هنر مندان بدخشان اجرا نمودند."

زنجیر کعبه

در ناحیه قلعه میرزاشاه شیوه - شغنان دهه ای است بنام زنجیر کعبه. بعید نیست که این اسم چیزهای گوناگون را در ذهن کس داعی کنند مانند آنکه برخی تصور نمایند که شاید کسی در کدام زمانی زنجیر در کعبه را به اینجا آورده باشد و . . . اما در اصل زنجیر کعبه نام یکی از داعیان اسماعیلی است که در زمان حاکمیت میرزاشاه و خواهرش گلستان بر شیوه برای دعوت به آنجا می‌رود و آخر هم در همانجا از دنیا می‌رود .

در اواخر سالهای ۶۰۰ خورشیدی شخصی بنام سید محمود عراقی در جوانی ترک یار و دیار میکند و مسافرت در بلاد اسلامی را در پیش می‌گیرد. سید عراقی عزم فرغانه دارد ولی از قضا دست فلک او را مانند سنگ فلاخن به شغنان پرت میکند .

سید عراقی زمانی به شغنان میرسد که شاه خاموش سالها پیش منطقه را به مقصد کولاب ترک میکند. سید عراقی منطقه " درمارخت " را برای زندگی اختیار میکند .

از ازدواج سیدعراقی اطلاعی در دست نیست، فقط اینقدر معلوم است که از وی پسری به دنیا می‌آید بنام سید میر که نسبت سیمای زیبای یوسف گونه اش او را گلسرخ میخوانند. سیدمیر میشود معروف به سیدمیرگلسرخ. سیدمیرگلسرخ با دختر سیداحمد اصفهانی معروف به شاه کاشان ازدواج میکند. محصول ازدواج سیدمیر گلسرخ با دختر شاه کاشان همان زنجیر کعبه است که در بالا در باره اش سخن رفت .

زنجیر کعبه به دستور پدرش برای دعوت عازم شیوه میشود. از سرنوشت بعدی زنجیر کعبه اطلاعی در دست نیست.

حکیم بیک

باز هم حرف و حدیث در مورد موسیقی است. در بحث دیگری پیرامون پیشکسوتان موسیقی شغنان اندک روشنی انداخته شد و دوستان نیز چیزهای مفید را علاوه نمودند که درین مورد میتوان از جناب نوجو اظهار امتنان نمود.

در دهه های اخیر سالهای بیست و آغاز سالهای سی خورشیدی موسیقی سنتی شغنان وارد مرحله نوین شد. آلات تازی جدید و ضربی مدرنتر در پهلوی دایره و رباب برای خود جای پای پیدا کردند که از پیشگامان این عرصه میتوان بار دیگر از میرافکن، خواجه جانداد، فرهاد، خورشید و رمضان نام برد.

موسیقی سنتی جدید در واقع یک انقلاب فرهنگی بود. انقلاب چه اجتماعی باشد چه فرهنگی مخالفین و هواداران خود را دارد. نوآوری در موسیقی شغنان را بخاطر آن انقلاب میخوانیم که علاوه بر هواداران مخالفان خود را نیز داشت. موسیقی جدید مورد قبول همگان واقع نشد. در آن زمان هنوز قشر منور جامعه مثل امروز رشد نکرده بود، فقط چند نفر دستار بر سر و یک چند نفر مکلاه بودند که گروه اولی را ملا و دومی را میرزا میخواندند. گروه دوم همه موارد از تصامیم گروه اولی حمایت میکرد. این دو گروه در جامعه یک وزنه نامتقارن را ایجاد کرده بودند و در هر مورد که فتوی میداد مرعی الاجرا بود.

گروه دستار بر سر (ملا) موسیقی جدید را حرام و شیطانی و جهنمی خواند و کسانی که به این موسیقی رو آورده بودند و این آلات را مینواختند فاسد میخواندند و حتی از رفتن به خانه های خود منع ساختند.

گروه دوم نیز خلاف میل باطنی خود ازین فتوی و تصمیم حمایت کرد.

در دهه های چهل موسیقی جدید وارد مرحله ی میشود که میتوان آن را مرحله رکود و خاموشی نامید. در این دوره چند نفر هنوز هم در پهلوی رباب آلات دیگر را مینواختند منجمله مرحوم دولت خان پدر دکتر نصرالدین شاه پیکار از قشلاق "پستئو".

سالهای پنجاه موسیقی جدید باز بار دیگر مانند اخگر از زیر خاکستر سر کشید و وارد صحنه شد. فیض محمد (فبز) یکی از آنهایی بود که این موسیقی را رشد داد ولی زود از میان علاقه مندانش رفت. یادش گرامی باد.

در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ خورشیدی در لیسه رحمت یک جنب و جوش جدید موسیقی بوجود آمد. چندین نفر در چند گروه به نوازندگی و آوازخوانی شروع نمودند. تعداد آوازخوانان لیسه رحمت خیلی زیاد بود منجمله، عنایت پامیری، رحیم بای و مرادبای، خدانظر و... که کار عده ی تا حالا هم بخوبی به پیش میرود.

در همین سالها اما جوان تازه دم وارد میدان موسیقی شد که هم نوازنده خوب بود و صدای گیرا و ملکوتی داشت. این جوان کاملاً متفاوت بود. هر آهنگش در دل می نشست و به دل چنگ میزد و شنونده را عاشق میساخت. این جوان حکیم بیک بود.

حکیم بیک ستاره ی بود که در موسیقی شغنان برای یک مدت کوتاه درخشید و به افق ابدیت پناه برد .

حکیم بیک در لیسه رحمت درس میخواند و در محافل ۲۶ سرطان و بعداز سال ۱۳۵۷ در محافل مختلف هنرنمایی میکرد .

در سال ۱۳۶۰ خورشیدی به خدمت سربازی فراخوانده شد. بعداز دریافت سند مرخصی و ختم دوره خدمت به ولسوالی کران - منجان بحیث معلم گماشته شد. عقرب سال ۱۳۶۶ خورشیدی دیو ملعون در لباس انسان بر ولسوالی حمله کرد. همه چیز را بنام غنیمت تاراج کرد و دو گل نو شکفته موسیقی (حکیم بیک و رحیم بای) را پرپر ساخت. عفریت سربازان و افسران را به اسارت برد و دو معلم جوان را فرمان تیرباران داد. دو معلم ، دو جوان و دو رامشگر و خنیاگر را به کام نیستی سپرد. روانشان شاد و یاد آن عزیزان از دست رفته گرامی باد.

محمدضیا

محمد ضیا معروف به خلیفه محمدضیا یک نام آشنا است ولی کمتر از جوانان و نوجوانان در مورد این شخص معلومات دارند و برای برخیها این نام نامسما می باشد .

خلیفه محمد (محد) ضیا یکی از نخستین خیاطان شغنان بود که با ماشین خیاطی دوزندگی میکرد .

محمدضیا در قشلاق سهرېښ قریه ویر به دنیا آمد. دستکم یک عصر قبل کسی نام ماشین خیاطی را در شغنان نمیدانست. تمام دوزندگی از درز دوزی ساده (بخیه زدن) تا دوختن لباس و کلاه همه با دست انجام می یافت. دوزندگی شغل زنانه محسوب میشد و مردان دوزندگی را عار و ننگ میدانستند. مردان علاقه نداشتند که شغل زنانه داشته باشند .

محمدضیا این سنت را بر هم زد. او اول با دست دوزندگی میکرد و برای مردان قشلاق با دست از " رگز و قتمه" و کرباس لباس می دوخت .

کار او کمی بالا گرفت و به فکر یافتن ماشین شد. هرچند ماشین قبل ازینکه محمدضیا به داشتن ماشین خیاطی رغبت نشان دهد، در شغنان آمده بود. برخی از خانواده ها ماشین خیاطی داشتند ولی کار خیاطی نمی کردند یعنی فقط ضروریات خودشان را رفع میکردند. محمدضیا با ماشین خیاطی در خدمت مردم قرار گرفت و کار خیاطی را بگونه مدرن در آنوقت آغاز نمود .

کار و کاسبی محمدضیا با آمدن خلیفه سید نور و خلیفه شاقزل که یکی از شاگردان خلیفه سیدنور و خلیفه محمدضیا بود تا جایی رو به افول رفت و بالاخره سقوط نمود. کار خلیفه سیدنور نیز هیچگاه بالا نرفت و او نیز سقوط نمود. هرچه باشد خلیفه محمدضیا نخستین خیاط مرد در شغنان می باشد که کار و کاسبی خیاطی را رونق داد.

وکیل سکندر (اسکندر)

نام وکیل اسکندر برای هر فرد شغنان یک اسم مسما است. هرکس نام این شخص را شنیده است. وکیل اسکندر در قریه زیبا منظر ڈیرجید (چوگان تراشان) به دنیا آمد. وکیل اسکندر که برخی او را میرزا سکندر هم گفته اند که اهل فضل و سواد و در ضمن میرزا بود.

در زمستان ۱۳۰۱ خورشیدی، ۱۹۲۳ میلادی شاه امان الله لویه جرگه را دعوت نمودند که نخستین قانون اساسی را به همه پرسی بگذارند. درین جرگه میبایست که نمایندگان تمام اقوام کشور از تمام نقاط اشتراک میکردند. وکیل سکندر نماینده مردم شغنان بود که رهسپار جلال آباد شد. لویه جرگه در زمستان دعوت شده بود نماینده مردم شغنان نسبت موانع طبیعی نتوانستند در لویه جرگه اشتراک نمایند. جرگه با اشتراک ۸۷۲ نفر نماینده به کار خود پایان داد و پیش نویس نخستین قانون اساسی توسط نمایندگان تصویب شد.

وکیل سکندر فرصت اشتراک در جلسه را از دست داد ولی در کابل با شاه امان الله ملاقات کرد. مفاد ملاقات وکیل با شاه معلوم نیست.

لویه جرگه دیگر در ماه سرطان سال ۱۳۰۳ خورشیدی، ۱۹۲۴ میلادی به مقصد تعدیل در قانون اساسی دعوت شد که باز وکیل سکندر نماینده شغنان بود. این بار نماینده مردم شغنان در جرگه اشتراک نمود.

در پایان جلسه با تمام نمایندگان مردم که از نقاط دور دست کشور آمده بودند بصورت انفرادی ملاقات نمود. در ملاقات با وکیل سکندر علیاحضرت مادر شاه نیز حضور داشت. وکیل سکندر از شاه درخواست نمود که تفتیش عقاید و ظلم و استبداد حاکمان و گماشتگان و پرداخت مالیات بر مردم سنگینی میکند.

مرحوم میرزامیرجان میگفتند که وکیل سکندر فرمان شاه مبنی بر رفع مالیات و رفع تعصب مذهبی را با خود آورد و به حاکمان محلی نشان داد. حکام محلی فرمان را نادیده گرفته تفتیش عقاید بیشتر شد، برای ملا و معتصب آزادی عمل بیشتر داده شد و مالیات کماکان بر جای خود باقی ماندند.

نادیده گرفتن فرمان شاه اسباب نارضایتی مردم را فراهم ساخت، و به قیام ۱۹۲۵ میلادی محرم بیگ روشانی منجر گشت.

ملا

منظور از ملای تعویذ نویس و یا ملای مسجد نیست. خوشبختانه در شغنان فقط ملاهایی داریم که همه وطنپرست هستند و کودکان را درس سواد میدهند و مانند پدر با آنها برخورد میکنند.

در اینجا حرف و حدیث ما در مورد ملای دیگری است که اسمش ملا بود و شلغش پست رسان .

حدس و گمان دوستان درست است این ملا همان " داکی ملا" است .

داکی ملا مردی بود بلند قامت کمی کورپشت، مرد با وقار و محترم. او محترم بود چون به همه احترام میکرد .

نام ملا با یک برگه از تاریخ دیار ما گره خورده است، آنهم سابقه پست و مراسلات میباشد .

چاپار یا مراسلات دارای تاریخ طولانی میباشد .سابقه آن بر میگردد به سال ۲۵۵ پیش از میلاد در مصر باستان. فراعنه نامه ها را توسط پست رسانیهای سریع که در پاپیروس نوشته میشدند به دورترین نقاط قلمرو خود توسط سواراکاران ماهر انتقال میدادند. پست رسانی فقط منحصر به فراعنه و کارداران آنها در ولایات بود .

در دوران هخامنشیان نیز پست رسانی توسط کوروش سازمان داده شد و رونق خوب یافت. نامه های امپراتور و فرمانروایان با سرعت از یک جا به جای دیگر میرسیدند .

هرودت مورخ یونان باستان (از ۴۲۵ تا ۴۸۴ ق.م) در کتابهای تاریخی خود شرح مفصل و واضحی از این سیستم بیان میدارد. هیچ روشی سریعتر از طریق ارسال پیامها که توسط پارسیان کشف شده بود وجود نداشت و آن بدین صورت بوده که پارسیان ایستگاه های مختلفی را در نظر گرفته و در آن افراد سوار کار با اسب منتظر رسیدن پیام بودند و فواصل ایستگاهها را طوری در نظر گرفته بودند که از نظر زمانی فاصله آنها یک روز با یکدیگر فاصله داشتند ضمناً ایستگاههای مخصوصی برای مواقع برف و باران و سرما به منظور ارسال پیام در نظر گرفته شده بود و این پیامها با حداکثر سرعت ممکن انجام پذیرفته است. او میگوید نه برف نه سرما نه باران نه تاریکی شب مانع ارسال پیام نمی گردید .

تاریخ پست افغانستان بر میگردد به سال ۱۸۷۰ میلادی زمان امارت امیرشیرعلیخان. در زمان امیر شیرعلیخان روی برخی از ضروریات پستخانه های بگونه بسیار ابتدایی در ولایات کشور ایجاد شدند. پستخانه های ولایات به پستخانه مرکزی در کابل که بنام چاپارخانه یاد میشد در ارتباط بودند .

پست و خدمات پستی در زمان امارت امیر عبدالرحمانخان وارد مرحله نوین شد. چندین پستخانه در ولایات ساخته شدند و تکتیهای پستی رنگی نیز به چاپ رسیدند. تاریخ پست و خدماتی پستی و مراسلاتی در شغنان بر میگردد به سالهای ۱۹۰۰ میلادی .

بعد از آنکه شغنان در سال ۱۸۹۵ میلادی تجزیه شد و گلزارخان بعد از سیدالخان بحیث حاکم ملکی شغنان گماشته شد، در همین وقت پست نیز بصورت ابتدایی فقط برای رساندن مکاتبات رسمی دولتی به کار آغاز نمود. پست رسان که آنرا چاپارچی میگفتند یک نفر نظام (سرباز) بود. سرباز یک شمشیر در کمر بسته پست را تا "داکخانه" درمارخت میرساند و از آنجا سرباز دیگر آن را میگرفت تا محل تعیین شده میرساند.

در سالهای ۱۹۳۰ میلادی مرز بین دو شغنان مسدود شد. روابط در مرز در بدترین حالت بود. ملاقات رو در رو بین مرزبانان که در سالهای اخیر صورت میگرفت، هنوز رونق نیافته بود.

مراسلات بین مرزبانان دو شغنان بصورت کتبی اجرا میشد. نخستین فرد پست رسان که پستها را به آن سوی دریا میرساند مردی از قشلاق خنورگ، پدر مرحوم علی نظر بود. او را چهپک (چپک) میگفتند. (با پوزش که نام اصلی او را در دست نداشتیم).

پست داخلی کماکان توسط سرباز انتقال می یافت. در آن زمان مسافه بین دو پستخانه زیاد نبود. پست رسان شغنان پست را تا درمارخت میبرد و از آنجا سرباز بعدی پست را میگرفت تا "گل باغ" میرساند.

داکخانه درمارخت نیز از واژه "داکومنت" یعنی اسناد که بصورت کوتاه "داک" میگویند گرفته شده است.

تاریخ پست ملکی بر میگردد به ایجاد دستگاه مخابرات ملکی در افغانستان. ملا نخستین پست رسان ملکی بود. از روزیکه وزارت پست و مخابرات ایجاد شد وظیفه پست رسانی نیز به افراد ملکی واگذار شد، مسافت بین پستخانه ها نیز طولانی شد. یک پست رسان میبایست پست را از مرکز یک واحد اداری به مرکز واحد اداری دیگر میرساند.

بی بی مریم

تا اینجا بگونه پراکنده از مردان شغنان حرف میزدیم. مردانیکه کارنامه های هرچند کوچک هم باشد از خود برجای گذاشته اند. تلاش بر آن است که این اشخاص نباید به آثارخانه فراموشی سپرده شوند. درین فرصت میخواستم دوستان را به شناساندن یک خانم دعوت کنم که شاید نخستین زن باسواد و قاری قرآن در شغنان باشد. این خانم بی بی مریم نام داشت.

مریم دختر قاضی نذری شاه بود. مریم در سالهای ۱۹۰۰ میلادی در یک خانواده با سواد و متدین به دنیا آمد. پدر مریم قاضی نذری شاه یکی از روحانیون شیعه اثناعشری بود و برای مدت کوتاه قضاوت شغنان را نیز در دست داشت. مریم خواندن قرآن و سواد خواندن و نوشتن را از پدرش فرا گرفت. در نوجوانی قرآن را حفظ نمود و قاری شد. مریم در همان عنوان جوانی بود که با یک نوع روان پریشی گرفتار شد. روان پریشی سبب شد که او ازدواج نکرد و هیچگاه تشکیل خانواده نداد. مریم با همان دانش ابتدایی که داشت پرچم پرخاش علیه متنفذین که با حاکمان محلی رابطه داشتند را بلند کرد. در آن زمان این پرخاشگری او را ناشی از روان پریشی میخواندند و میگفتند که مریم دیوانه شده. در بین عربهای قدیم یک مثل بود: "فرزانه گی دیوانه گی". دیوانه خواندن دیگر اندیشان که مثل دیگران فکر نمی کردند کار خیلی ساده بود. کسی در جامعه نبود که او را درک کند. درک کردن افراد و چه بسا درک کردن آنهایکه در جامعه به عنوان دیوانه شناخته شوند دشوار بود. صدای زن نباید از چار دیواری خانه فرا تر رود. زن عاجزه و ضعیفه و پاشکسته و عیال است. . . . در قرن بیست و یک کسی نیست که صدای زن را بشنود، در آن زمان اصلاً گوش شنوایی نبود که به خواستهای او گوش دهد.

مریم در چند مورد دست به یک سلسله اقدامات میزند که برای زنان در آن زمان دشوار بود. دستکم دوبار در هنگام نبود سربازان در پاسگاه قشلاق کرنج گوشت و خمیر سربازان را میگیرد و به دریا میریزد، یک بار دیگر عین همین کار را بر پاسگاه خوست انجام میدهد.

مریم دختران نوجوان را در قشلاق ساوان جمع میکرد که به آنها درس سواد و قرآن دهد که نسبت مریضی که داشت کسی حاضر نشد به فرزندش اجازه دهد که نزد او درس بخواند. نقشه آموزگاری هم نقش بر آب شد. شاید این آخرین امید او بود که تیرش به هدف نه بلکه به سنگ خورد!!!.

مریم تا اوایل سالهای ۱۹۵۰ میلادی در قید حیات بوده است و از آن به بعد در مورد زندگی او چیزی در دست نیست. برخی از نزدیکان او بر این باور بودند که روان پریشی در وی شدت یافت و منجر به خودکشی شد. عده ی میگفتند دختر عموی مریم که در بهارک با شوهرش زندگی میکرد او را نزد خود برد. شاید بقیه حیات مریم همین گونه در تاریکی بماند.

درینجا از دوستان خواهشمندیم تا غنامند ساختن این گزارش کوتاه همکاری نمایند. سپاس.